

زخم‌های گشاده

مجموعه داستان‌های کوتاه فکاهی و طنزآمیز
دکتر عباس توفیق



آدم محتاط!...

مجموعه ۲۲ داستان کوتاه فکاهی و طنز آمیز

مترجم: سید توفیق

گردآوری: عمران صلاحی



انتشارات مروارید

سرشناسه: توفیق، عباس، ۱۳۱۲-
عنوان و نام پدیدآور: آدم محتاط/ مجموعه داستان کوتاه فکاهی و طنزآمیز
عباس توفیق
مشخصات نشر: تهران: مروارید، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۱۸۰ ص.: مصور.
شابک: 978-964-191-451-8
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: داستان‌های طنزآمیز فارسی - قرن ۱۴ - مجموعه‌ها
موضوع: طنز فارسی - قرن ۱۴ - مجموعه‌ها.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۹۴۴/ت ۴۳۱۷ PIR
رده‌بندی دیویی: ۸۷۷/۶۲۰۸
شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۰۴۶۷۳



مورارات مروارید

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، پلاک ۱۱۸۸/ص. پ. ۱۶۵۴-۱۳۱۴۵
دفتر: ۶۶۴۰۰۸۶۶-۶۶۴۱۴۰۴۶-۶۶۴۸۴۶۱۲ فاکس: ۶۶۴۸۴۰۲۷ فروشگاه: ۶۶۴۶۷۸۴۸
<https://instagram.com/morvaridpub> - <https://telegram.me/morvaridpub>
www.morvarid-pub.com



آدم محتاط

(مجموعه ۲۲ داستان کوتاه فکاهی و طنزآمیز)

دکتر عباس توفیق

گردآوری، عمران صلاحی

کاریکاتوربست‌ها: غلامعلی لطیفی، کامبیز درم‌بخش، ناصر پاکشیر، سنا حسین‌پور

تولید فنی: الناز ایلی

صفحه‌آرایی: تینا حسامی

چاپ اول ۱۳۹۵

چاپخانه: کارنگ

تیراژ ۲۲۰۰

شابک: 978-964-191-451-8 ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۴۵۱-۸ ISBN:

۱۲۰۰۰۰ ریال



فهرست

- ۷ چند کلمه پیش گفتار.
- ۱۱ «بیچه جوادیه» ما.
- ۱۳ «روزنامه‌ی توفیق» چه بود؟
- ۳۱ دیباچه.
- ۳۹ دمب گریه.
- ۴۴ پیشین قویروغو.
- ۵۱ آدم‌های کره‌ی خاک.
- ۵۷ کی خون مردم را کثیف کرده؟
- ۶۳ پرتقال کجاست؟
- ۶۹ بهشت گناهکاران.
- ۷۷ روح همکاری!.
- ۸۳ نامه‌ای به خدا.
- ۸۷ سفینه‌ی فضایی مه‌جبین.

- عشق و قابلمه..... ۹۷
- کسی که حسرت یک درد بی درمان را می کشید..... ۱۰۷
- میخچه‌ی پا..... ۱۱۳
- روزی که مردها کُرچ شدند!..... ۱۱۹
- ملت شیردل!..... ۱۳۰
- سگ ارباب..... ۱۳۵
- کلید..... ۱۴۲
- سمینار مبارزه با کثافت و دود هوا!..... ۱۴۶
- هم خون..... ۱۵۴
- کار فوری!..... ۱۶۰
- آدم محتاط..... ۱۶۶
- خانن!..... ۱۷۲

چند کلمه پیش گفتار:



آنچه در این کتاب خواهید خواند گزینه‌ای از داستان‌های کوتاه متنوع فکاهی و طنزآمیز نگارنده است که تعدادی از آن‌ها طی سالیان دراز در روزنامه‌ی معروف فکاهی و طنزآمیز توفیق در صفحه‌ی «داستان هفته» توفیق^۱ به چاپ رسیده است.

از برخی از این داستان‌ها، مانند داستان «دمب گربه»، آن‌قدر استقبال شده است که پس از چاپ در روزنامه‌ی توفیق، بار دوم در کتابی به همین نام^۲، بار سوم در کتاب «طنزآوران امروز ایران» تألیف عمران صلاحی و بیژن اسدی‌پور^۳، بار چهارم پس از انقلاب در همین کتاب توسط «انتشارات مروارید»^۴، بار پنجم در کتاب «۵۱ داستان طنز از ۴۰ نویسنده»^۵، بار ششم به زبان آذری با ترجمه‌ی عمران صلاحی در مجله‌ی «صاحب»

۱. «دمب گربه» با دیباچه‌ی استاد دکتر محمدجعفر محجوب، در سری انتشارات «کتاب توفیق».

۲. توسط «انتشارات نمونه».

۳. این کتاب تاکنون به چاپ هشتم رسیده است.

۴. باز توسط «انتشارات مروارید».

چاپ شده^۱ و در بار هفتم در رادیو به صورت نمایشنامه‌ی رادیوئی درآمده است.^۲ یا داستان منظوم فکاهی «غلام بود بودکی» پس از چاپ در روزنامه‌ی توفیق به صورت نمایشنامه‌ی عروسکی در تلویزیون ملی ایران پخش شده است.^۳ و البته اکثر این‌ها بدون اجازه‌ی نگارنده!

در این‌جا لازم به ذکر است که داستان دیگر این مجموعه به نام «آدم محتاط...!» که در زمان هویدا در روزنامه‌ی توفیق چاپ شده بود در سال‌های اخیر بدون ذکر مأخذ و بدون نام نویسنده و متأسفانه به صورت تخریب‌شده در «صدا و سیما» اجرا شده است.^۴ یا یکی از بهترین لطیفه‌گویان ایران نیز این داستان طنزآمیز سیاسی را در یکی از نوارهای جوک خود^۵ تحت عنوان دو کاشی در اتوبوس با کمال تعجب به صورت بسیار خنکی نقل کرده است.

برخی دیگر از داستان‌های طنزآمیز نگارنده آن‌قدر تند بوده که سبب توقیف چند هفته‌ای روزنامه توفیق شده و هنوز هم نمی‌شود آن‌ها را چاپ کرد!... و در نتیجه خوشبختانه هیچ‌کس هم آن‌ها را نقل و خراب نکرده که موجب کمال امتنان است!



۱. مجله‌ی «صاحب» چاپ تبریز، ۲۰ اسفند ۱۳۷۶، صص ۸ و ۹ و ۳۰.

۲. رادیو امید به مدیریت ایرج گرگین.

۳. «سیمای ایران» ۱۳۵۷/۱/۱، ساعت ۱۱.

۴. صدا و سیما، کانال ۴، برنامه‌ی «شب‌به‌خیر تهران»، ساعت ۱۱/۳۰ شب، یک‌شنبه ۱۳۷۸/۵/۱۰ (این داستان سیاسی را به این صورت درآورده بودند که در صف اتوبوس مردی را نشان می‌دادند که از بغل‌دستی‌اش می‌پرسد آیا شما در اداره‌ی برق (؟) هستید؟ آیا شما رئیس هستید؟... آیا... — و وقتی بغل‌دستی‌اش می‌گوید نه، من کارمند هستم، نشان می‌دادند که کارمند پایش را گذاشته روی پای رئیس و رئیس شروع می‌کرد به کتک زدن کارمند!... (به همین لوسی!)

۵. پرویز حساس، نوار جوک «نیلوفر».

فکر تجدید چاپ این داستان‌های طنزآمیز من از همکار عزیزم در روزنامه‌ی توفیق شادروان عمران صلاحی بود. شخص او با اجازه‌ی من کار گردآوری، تنظیم و چاپ این کتاب را به عهده گرفت ولی متأسفانه مرگ زودرس به او امان پایان این کار را نداد.

برنامه‌ی بعدی عمران صلاحی نیز این بود که داستان‌ها و مقالات فکاهی و طنزآمیزی را که در روزنامه‌ی توفیق با هم نوشته بودیم به صورت کتابی منتشر کند. امید است فرصت گردآوری و چاپ این‌ها را شخصاً پیدا کنم.

برای گرامیداشت دوران همکاری صمیمانه‌ی عمران صلاحی با روزنامه‌ی توفیق مقاله‌ای که درباره‌ی عمران در زمان حیاتش نوشته بودم عیناً به نقل از «دفتر هنر»^۱ در صفحات بعد می‌آید.



برای آشنایی بهتر و بیشتر خوانندگان این داستان‌ها با روزنامه‌ی توفیق چند صفحه‌ای نگاشته‌ام. گرچه معرفی روزنامه‌ای با نیم قرن انتشار در چند صفحه، «بحر را در کوزه کردن» است، ولی کوشیده‌ام در همین چند صفحه ایده‌ای از آن به دست خواننده داده شود.

در خاتمه، برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهم و احیاناً اشکالی که خدای ناکرده در چاپ این داستان‌ها پیش آید لازم به ذکر است که این داستان‌ها و انتقادهای به‌عمل آمده در آن‌ها - همان‌طور که خود داستان‌ها نشان می‌دهد - تماماً مربوط به دوران گذشته است و هیچ ارتباطی به زمان حال ندارد.

۱. «دفتر هنر» شماره‌ی ۱۹، لوس آنجلس، اسفند ۱۳۷۸.

این مقاله بار اول در نشریه‌ی «عاشقانه» هوستون ویژه‌ی عمران صلاحی، کار بیژن اسدی‌پور، دی‌ماه ۱۳۷۳ چاپ شده بود.

امید است تعدادی از این داستان‌ها تبسمی گرچه تلخ به لبان شما
بیاورد و بقیه‌ی آن‌ها موجب انبساط خاطر شما گردد.

ساعات خوشی را برایتان آرزومندم.

به امید توفیق شما:

عباس توفیق

سانتامونیکا - زمستان ۱۳۹۴

«پچه جوادیه» ما!



کتابخانه (س) توپین

عمران نوجوان ۱۹ ساله‌ای از خیل خوانندگان با نوق توپین بود که در سال ۱۳۵۵ نخستین شعرش را با پست برای «روزنامه توپین» فرستاد. چند چیز سبب شد که از همان نخستین برخورد از «صلاحی» خوش‌مان پیاید و شعرش را چاپ کنیم:

اول ذوق او بود: او با همی نوجوانی و تازکاری - شعر بسیار شیرینی سرورده بود. در خاندی «توپین» به‌روی همی صاحبان ذوق باز بود. جوانی و نوجوانی (و حتی بچگی) بر خلاف اکثریت قریب به اتفاق مطبوعات ایران، در «روزنامه توپین» یک نقطه‌ی منفی نبود. بلکه برعکس، یک امتیاز هم به حساب می‌آمد.

دوم شهادت او بود: در حالی که تقریباً اکثریت قریب به اتفاق مقامات و رجال استخواندار و پیر دیر مملکت از «کاکا توپین» حساب می‌بردند، این نوجوان تازه‌کار ۱۹ ساله برای «کاکا» از همان نخستین قدم شایخ و شانه کشیده بود و او را تهدید کرده بود که: «اگر تو صد مردمان همه از من، تو هم نویسی!»

سوم بی‌درد سر بودن مطلب او بود: او شعرش را ساخته بود، برای مصور کردنش کاریکاتورش را هم کشیده بود و از همان اول بسم‌الله هم برای خودش امضای مستعارش را انتخاب کرده بود: «پچه جوادیه».

امضای کاریکاتوری (امضای پای کاریکاتور) او هم جذاب بود: او مثل امضای خود ما، به سبک آرام روزنامه‌ی توپین، امضا کرده بود. (حاشیه ۱)

در نتیجه ما یک راست شعر و کاریکاتور او را چاپ کردیم و برای تشویق بیشتر در زیر نوشتیم: «شعر و کاریکاتور هر دو از خیلند: توپین: ع. ص. پچه جوادیه».

«جوادیه» یکی از مصلحت‌های تقریباً بی‌غرضی جنوب تهران بود. ولی اگر وقتها اهل محله‌های فقیر بودند یا اهل شهرستان یزد، بر خلاف حالا، مدتی نبود و مردم اسم محله یا شهرستان‌شان را (حتی اگر جزو پانام‌خواندگی‌شان بود) مخفی یا حذف می‌کردند: اما «صلاحی» از محل سکونت و از این که از بین مردمی فقیر برخاسته بود با افتخار یاد کرده بود.

این همان نخستین اثر «صلاحی» است که از روی «توپین» ۴۴ سال پیش، در زیر عیناً برای‌تان گزارش می‌شود: (حاشیه ۲)

تا آن‌جا که پادم می‌آید «صلاحی» تنها کسی بود که ما در طی نیم‌قرن انتشار توپین، متضای مستعارش را «خوانا گرش» قرار دادیم.

تصعب ما وقتی زایل‌تر شد که «پچه جوادیه» به دفتر توپین آمد. درست برعکس آن حدی نفس شر خرابکاران شیطان نهاده‌ی بی‌تربیت لات «شیشکی‌بند» که او به زیبایی ربوده کرده بود، «پچه جوادیه» با مهدی ساکت و سر به زیر و آرام و مودب و «کاکا» بی‌

توب. که از دست آن دسته از پچه‌ها، شکوهی بسیار داشت.

این یکی دیگر از شعرهای همان سال‌های اوست که با امضای مستعار دیگر او برشته‌ار: در توپین چاپ شد:

دوچرخه چی

خانی آمدند از تو به جان، ای دوچرخه چی
لوسند از تو پیر و جوان، ای دوچرخه چی
و دواز می‌نمی وسط هر پیاده‌رو
از لا به لای همگزار، ای دوچرخه چی
که نعره می‌کشی و گهی سوت می‌زنی
در هر کجا، که هستی وای، ای دوچرخه چی
رازدگان ز دست تو درازد شکوه‌ها
آهسته تر دوچرخه بران، ای دوچرخه چی
سوی جوادیه گداز کن که بشنوی
از این و آن گز «پامان» ای دوچرخه چی
هر پستی من گذر نشوی ده که ز نعم
فورا تو را به دست آجان، ای دوچرخه چی

«پچه جوادیه» هم مثل «سعدی» تاریخ دقیق تولمش ما معلوم است!

خودش برای من می‌نویسد:

«درباره ی زندگی (و تاریخ تولد) شخصی به نام عمران صلاحی روایات مختلفی وجود دارد. شناسنامه‌اش می‌گوید در اسفندماه سال ۱۳۲۵ متولد شده است. مادرش می‌گوید در خنستان همان سال متولد شده، اما روز و ماه و ساعتش را نمی‌داند. خاله‌اش می‌گوید ۱۰ تیرماه ساعت ده صبح. شعرش اسفندماه را ترجیح می‌دهد زیرا می‌تواند به همین سبب از سن خودش کم کند. برای مادرش فرق نمی‌کند که تابستان باشد یا زمستان. سیدی پدرش را هم نمی‌توان پرسید، چون در سال چهل، بی‌خبر به سوار باقی شناخته ست و نمی‌توان از یابنده قاضا کرد که خانواده‌ای را از نگرانی براند و مژگان‌های درازت و پسر و دختر شخص یاد شده با همسر وی تقریباً هم‌عقدند. خودش هر دو نظر را قبول دارد. آن‌جا که می‌خواهد سابقه‌ی هری‌اش را زیاده‌تر کند و خودش را یک نسل حسین جا بزند از تیرماه استفاده می‌کند. و آن‌جا که «آب و هوایی» می‌بیند اسفندماه را سست‌تر می‌داند.

در مورد محل تولمش اختلاف عقیده‌ای وجود ندارد! همه متفقند که در تهران، حسن‌الدین، چهارراه مختاری متولد شده است. البته نه وسط چهارراه! مادرش متولد «باگو» است و پدرش متولد «شام‌الامری-ارسل». (مادرش خانه‌دار بود و پدرش کارمند راگلفن). ولی مؤلف کتابی ترجیح داده است که محل تولد این دو را با هم جوش دهد: با این حساب، پدر نابره، می‌تواند خانه‌دار باشد و مادر او کارمند راگلفن. هر کار، در جایی که هیچ‌کس سر جای خودش قرار ندارد امری است کاملاً طبیعی.

عمران کوچولو به علت نامرتبه‌های پدرش تا کلاس سوم ابتدایی در قم به مدرسه رفت. کلاس چهارم و پنجم ابتدایی را در مدارس تهران درس خواند و سپس با خانواده‌اش به شیر رفت. در سال ۱۳۴۰ (یعنی دو پانزده سالگی) پدرش را در تبریز از دست داد و سیزده به تهران برگشت و در محله «جوادیه» ساکن شد. تنها چهار سال پس از این تاریخ بود که «صلاحی» به عنوان یک خواننده با توپین شروع به همکاری کرد.

صلاحی در نوشته‌هایش به هیچ‌کس رحم نمی‌کند، حتی به خودش!

در سن ۲۰ سالگی «پچه جوادیه» را به علت ذوق و همکاری صمیمانه‌اش به عضویت

کترهبا سوتوفیق توفیق عزیزعلی

از بالا به پایین:
امضای دکتر عباس توفیق
آرم روزنامه‌ی توفیق
امضای کارکنان روزنامه‌ی عمران صلاحی

«هیأت تحریری توفیق» پذیرفتیم - ولی خودش به شوخی می‌نویسد: «چون در نویسندگی و شاعری استعدادی نداشت، از سال چهل و پنج رسماً به هیأت تحریری روزنامه فکاهی توفیق پیوست!» که متلکی است به خودش، به هیأت تحریری توفیق، و به خود ما!
در شماره‌ی مخصوص نوروز و آغاز چهل و ششمین سال انتشار «توفیق» عکس عمران صلاحی در واکن درجه‌ی یک «ماشین دودی کاکا توفیق» در کنار فکاهی‌نویسان و طنزپردازان مشهور ایران به چاپ رسید. صلاحی در آن زمان یکی از جوان‌ترین انضاء هیأت تحریری ما بود.

فکر می‌کنم بی‌مناسبت نباشد اگر به مناسبت نزدیکی جشن ملی باستانی‌مان، «نوروز» یک نمونه از آثار منشور او در همان شماره‌ی مخصوص آغاز چهل و ششمین سال انتشارمان را برای‌تان نقل کنم. (حاشیه ۲)

«صلاحی» نوآور نیز هست و نوآوری را بیشتر می‌پسندد. از همان نوجوانی به ادبیات فکاهی و ادبیات جدی، و به شعر کلاسیک و شعر نو (هر دو) توجه و علاقه داشت و سخن نو می‌آورد که نو را حلاوتی است دیگر. این دو شعر نو فکاهی و جدی را او در یک زمان ساخته است، در اسفند ماه ۱۳۴۵ خورشیدی:

به تو می‌اندیشم «ع. زشک»

به همان تو جو افتد نگام
به یکس گاه می‌اندیشم من
که در آویخته از روی الاغ!
و به یک غار سیاه
که دل از جندش افتد به تپش!
به دماغ تو جو افتد نگام
به خیاری که جوگریده، می‌اندیشم من!
و کدوئی که سر از باغچه آورده برون!
به دو ساق تو جو افتد نگام
به متکای پر از ومله می‌اندیشم من!
آه... از هیکل لایموری تو... آه
با من و سینه‌ی خود را متکان
که برای «قر» تو
دکمه‌ی پنبه زن از پنبه نهی است!

«خیابان شوش - پل سیریز شوش مشهد اسما»

و شعر نوئی جدی:

تشیع

به مناسبت درگذشت فروغ فرخزاد

گرفته بود دل آسمان بفس آلود
و اشک‌های از سر مژگان شسته‌ها می‌ریخت.
و من جو خنده‌ی مغروریه‌ای که چکه کند
ز سقف چوبی‌اش آب.
خوش بودم و در خویش گریه می‌کردم.
فرشتگان سبک‌بال در سینه‌ی ایر
سرود می‌خواندند
و سخن گویستان
ز دردناکی آوای تلخ‌شان پر بود
در ایستگاه مربع
سکون بود و گل و برف و شعر و اشک و دعا
که ما مسافر خود را می‌نایت گزیدیم...

عمران صلاحی، اسفند ماه ۱۳۴۵، تهران

توضیح عنوان: این شعر برای اولین بار است که چاپ می‌شود (در شماره‌ی پاییز ۱۳۷۷ «مقترن» چاپ آمریکا) و پنج سال از سرودن آن گذشته است.
من آن شوش بیست سالام دود - ع. - می.

(حاشیه ۱)



«بچه‌ی جوادی»

من بچه‌ی جوادیه هستم آمای کاکا!
لاراس اند خلق ز دستم آمای کاکا!

شلاق خود فکند علیش بدوی من
ناشت با دستم ز شکم آمای کاکا!
همراه بیده‌ها محل، شب، سه‌لاپ را
با پاره‌ی آجری بشکنم آمای کاکا!
هر ناگه که از سر کوچه عبور کرد
بر پشت آن به مرتبه جستم آمای کاکا!
من آن نهاله ام که به‌ادم حواله‌ها
براین و آن توسط ششم آمای کاکا!
توفیق را چو در کف پمال یافتیم
یک شیشک برای تو بستم آمای کاکا!
لورسته مردمان همه از من توهم‌ترس
من بچه‌ی جوادیه هستم آمای کاکا!
شعر کارکنان روزنامه‌ی توفیق: ع. - ع. - بچه‌ی جوادیه!

(حاشیه ۲)

«بخشایش الهی، گمشده‌ای را در مناهی، چراغ توفیق فرا راه داشت»

(گلستان سعدی - باب دوم)



«روزنامه‌ی توفیق» چه بود؟

به‌ویژه برای جوان‌هایی که:

«توفیق» را «شنیده‌اند»

و برای جوان‌هایی که:

«توفیق» را «نه دیده‌اند» و «نه شنیده‌اند»

□ در زمان احمدشاه قاجار، در روز یکشنبه ۳ شوال ۱۳۴۱ برابر ۳۰ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۲ شمسی، شادروان حسین توفیق که قبلاً سردبیر روزنامه‌ی فکاهی گل زرد بود، نخستین شماره‌ی روزنامه‌ی توفیق را به بهای ۶ شاهی در تهران منتشر کرد. او نخستین سرمقاله‌ی توفیق را در ۹۲ سال پیش با این جملات شروع کرد:

«نامه‌ی توفیق، به استعانت حق و حقیقت و پشتیبانی عناصر صالح و

پاک، برای روشن کردن فکر طبقه‌ی سوم، و دفاع از حقوق آنان، با

مسئله‌ی ثابت، می‌رود قدم در دایره‌ی مطبوعات بگذارد».

روزنامه‌ی توفیق دو شعار به فارسی و عربی داشت. به عربی:

«من الله التوفيق و عليه التكلان»

و به فارسی:

چو حق تلخ است با شیرین‌زبانی حکایت سر کنم آن‌سان که دانی

اشعار فکاهی و اجتماعی و سیاسی، مقالات کوتاه گوناگون و اخبار داخلی و گاه خارجی، مندرجات آن را تشکیل می‌داد.

□ پس از روی کار آمدن رضاشاه (۱۳۰۴-۱۳۲۰)، چون سال به سال اوضاع سیاسی خطرناک‌تر می‌شد از ۱۳۱۱ توفیق برای مدت ۶ سال بیشتر به صورت یک روزنامه‌ی ادبی درآمد و آثار اکثر ادبای زمان در آن به چاپ رسید.

□ از ۱۳۱۷ توفیق در ۸ صفحه و به صورت روزنامه‌ای صرفاً فکاهی و کاملاً غیرسیاسی درآمد و با استقبال فراوان مردم روبه‌رو شد.

□ با وجود کاملاً غیرسیاسی بودن روزنامه‌ی توفیق، شادروان حسین توفیق در سال ۱۳۱۸ دو بار به زندان افتاد و چند روز پس از آزادی از زندان دوم درگذشت.

□ دوره‌ی دوم روزنامه‌ی توفیق از ۱۳۱۹ با همان هیأت تحریریه‌ی سابق، به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی محمدعلی توفیق به انتشار خود ادامه داد.

□ پس از شهریور ۱۳۲۰ و برکناری رضاشاه و شروع «دوره‌ی آزادی قلم»، توفیق به صورت روزنامه‌ای کاملاً «فکاهی - سیاسی» درآمد.

□ از ۱۳۲۳ به بعد برادران توفیق (حسن، حسین و عباس) به ترتیب سن، یکی پس از دیگری همکاری خود را با روزنامه‌ی توفیق آغاز کردند. حسن کاریکاتوریست، حسین نویسنده و شاعر و عباس کاریکاتوریست و نویسنده‌ی توفیق بودند.

□ در دوران «جنبش ملی کردن نفت» (۱۳۲۸-۱۳۳۲) برادران توفیق سه نفر از هفت نفر هیأت تحریریه‌ی توفیق (شورای نویسندگان) بودند و

روزنامه‌ی توفیق «زیر نظر هیأت تحریریه» منتشر می‌گردید. در آغاز مبارزات «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» که حزب توده‌ی ایران طرفدار دادن امتیاز نفت شمال ایران به روسیه‌ی شوروی بود، توفیق نویسندگان توده‌ای خود را کنار گذاشت و به‌شدت از مبارزه برای «ملی کردن نفت در سراسر کشور» دفاع نمود. در این مدت، توفیق از سیاست خارجی دکتر مصدق حمایت کرد ولی از سیاست داخلی او در موارد متعدد انتقاد نمود و بیشترین کاریکاتورها را از دکتر مصدق و پتوی معروفش کشید. توفیق تا آخرین روز انتشارش نیز هرگز شیفته‌ی قدرت، حتی قدرت ملی و دموکراتیک نشد و فاصله‌ی خود را از قدرت، چه قدرت حاکم و چه قدرت مخالفان آن، حفظ کرد.

□ در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دفتر و خانه‌ی توفیق غارت و به آتش کشیده شد. توفیق توقیف گشت و مدیر مسئول آن محمدعلی توفیق به زندان افتاد و پس از آزادی از زندان، روزنامه‌نگاری و سیاست را به‌کل کنار گذاشت.

□ پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، گروهی از تندروترین مدیران، سردبیران، شعرا، نویسندگان و کاریکاتوریست‌های روزنامه‌های طنزآمیز قبل از کودتای ۲۸ مرداد، گردشی ۱۸۰ درجه کردند و آنچه علیه شاه می‌کشیدند و می‌سرودند و می‌نوشتند را علیه دکتر مصدق که قبلاً از او دفاع می‌کردند کشیدند و سرودند و نوشتند - و این همه را با مدایحی جدی از شاه به همراه عکس تمام‌رنگی او در روزنامه‌های خود چاپ کردند.

همه‌ی این روزنامه‌ها با عدم استقبال مردم روبه‌رو گردیدند و برای همیشه تعطیل شدند.

و اما:

دوره‌ی سوم روزنامه‌ی توفیق

(اثرگذارترین دوره‌ی توفیق)

در نوروز ۱۳۳۷، در شرایط سیاسی بسیار سخت پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، و در زیر سانسور شدید، روزنامه‌ی «فکاهی» برادران توفیق با استقبالی بی‌نظیر منتشر شد و محمدعلی توفیق کلیه‌ی حقوق خود در روزنامه‌ی توفیق را به ما واگذار کرد.

این، «دوره‌ی سوم روزنامه‌ی توفیق» بود.

□ در شروع این دوره، توفیق اجازه‌ی دخالت در سیاست، به‌ویژه دخالت در سیاست کشور را نداشت. در کاریکاتورهای صفحه‌ی اول توفیق انتقاد از قصاب و بقال و یخ‌فروش بود نه انتقاد از وکیل و وزیر و نخست‌وزیر.

□ اما توفیق پس از ماه‌ها تلاش، با حوصله و پشتکار، با ممارست خستگی‌ناپذیر، با بهره‌برداری هوشمندانه و درست و به‌موقع از شرایط و اوضاع و احوال و تحولات داخلی و بین‌المللی، با خطر کردن و با تحمل سانسورها و توقیف‌ها، به‌تدریج و قدم به قدم، «حق شوخی و انتقاد طنزآمیز» را به دست آورد و به گردن دولت گذاشت و «حد انتقاد طنزآمیز سیاسی در کشور» را که «صفر» و حتی «زیر صفر» بود، به صورت اعجاب‌انگیزی بالا برد. توفیق کاری باورنکردنی کرد.

□ توفیق در سومین دوره‌ی انتشار خود نه‌تنها به سنت‌های کهنسال توفیق وفادار ماند بلکه به توسعه و تعالی هرچه بیشتر آن پرداخت.

□ در دوره‌ی سوم، این شعار نیز بر تارک آن افزوده شد:

«توفیق روزنامه‌ای است ملی و مستقل که به هیچ حزب و دسته و جمعیتی بستگی ندارد»

توفیق همیشه مستقل باقی ماند و تا آخرین شماره به این روش خود ادامه داد.

□ بزرگترین وظیفه‌ی یک روزنامه «نوشتن حقایق و روشن کردن افکار عمومی» است. توفیق به تصدیق دوست و دشمن، بسیار بسیار بالاتر از شرایط و امکانات زمان، به این دو وظیفه‌ی خود عمل نمود. به‌ویژه اگر به قول «جورج اورول»^۱ توجه کنیم که می‌گفت: «در روزگاری که دروغ یک واقعیت عمومی است، به زبان آوردن حقیقت، یک اقدام انقلابی است».

توفیق گرچه هرگز نتوانست تمام حقایق را بنویسد، ولی سربلند بود که آنچه نوشت جز حقیقت نبود.

□ اما در کشوری که سخن حق به جد نمی‌توان گفت، چه باید کرد؟... آیا باید خاموش نشست؟...

خیر. باید راه دیگر جست. و آن نبود - و نیست - جز زبان شوخی و طنز. و توفیق «حقایق» را صراحتاً در زمانی می‌نوشت که طبق نوشته‌ی رجال همان زمان: «شاه... به طرز وحشتناکی از واقعیت‌ها دور شده بود و هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد با ذکر حقایق، خشم او را برانگیزد».^۲

□ با وجود اینکه خریداران و مشتریان توفیق باسودان طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی ثروتمند بودند اما روش توفیق همچنانکه پایه‌گذار آن در ۱۳۰۲ در نخستین سرمقاله‌ی خود نوشته بود بیشتر حمایت از حقوق کسانی بود که نه پولی داشتند که بتوانند خریدار توفیق باشند و نه سواد داشتند که حتی بتوانند از کسانی که توفیق را می‌خریدند آن را قرض و امانت بگیرند و بخوانند: محروم‌ترین طبقات هموطن‌مان.

۱. George Orwell انگلیسی هندی الاصل، روزنامه‌نگار، نقدنویس و طنزنویس بود و نویسنده‌ی شهیر کتاب‌های شاهکار "Animal Farm" (مزرعه‌ی حیوانات) در سال ۱۹۴۵، و "Shooting an Elephant" (شلیک کردن به یک فیل) در سال ۱۹۵۰.

۲. دکتر علینقی عالیخانی، گفتگوهای من با شاه، صص ۲۷-۲۸. و کتاب انگلیسی: The Shah and I, p. 19-20

شاید در نوشتن عجیب یا دست کم غیرعادی به نظر برسد، ولی:

توفیق طرفدار و مدافع کسانی بود که مشتری و خواننده اش نبودند.

□ اما آیا توفیق دنباله‌روی مردم بود و از عقاید آن‌ها حمایت می‌کرد؟...
 حاشا و کلا. توفیق در عین حمایت از حقوق مردم به شدت با اعتقادات و
 خلیقات غلط آنان مبارزه می‌کرد. ضرب‌المثل‌ها و باورهای غلط مردم را دست
 می‌انداخت و حتی سستی و بی‌حالی و بی‌عملی و زیر بار زور رفتن آن‌ها را
 مورد انتقاد شدید قرار می‌داد که ضرب‌المثل «روغن نباتی خور!» و «ای ملت
 روغن نباتی خور!» که توفیق ساخته بود تنها یکی از آن‌ها بود.

□ یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های توفیق در تمام دوران انتشار خود این بود
 که می‌توانست «نخواهد». می‌توانست حتی عزیزترین دارایی خود: «روزنامه‌ی
 توفیق» را: «بگذارد و بگذرد» - و همگی دیدند که «توفیق همراه با نوکری
 دولت» را «نخواست» و «گذاشت و گذشت»... و عزت و سربلندی توفیق را
 صد چندان کرد.

□ در مملکتی که هر روز «کشتی‌بان را سیاستی دیگر»^۱ می‌آمد، در
 مملکتی که بسیاری عضو «حزب باد» بودند، در مملکتی که بسیاری از رجال
 و سیاستمداران و روزنامه‌نگارانش روش سیاسی خود را مانند لباس زیرشان
 عوض می‌کردند، در مملکتی که بزرگ‌ترین احزاب^۲ بارها در تشخیص،
 قضاوت و انتخاب راه اشتباهات عظیم کردند، در مملکتی که قدرتمند
 مستکبری چون شاه که هیچ‌کس را قبول نداشت عاقبت مجبور به اقرار به

۱. اصطلاحی که نخست‌وزیر احمد قوام در یکی از اعلامیه‌های تهدیدآمیز در ۲۸ تیرماه ۱۳۳۰ به کار برد.

۲. حزب توده‌ی ایران. اشتباهات بزرگش: اطاعت از دولت روسیه‌ی شوروی، طرفداری از دادن امتیاز استخراج نفت شمال ایران به روسیه‌ی شوروی، طرفداری از جدا شدن آذربایجان از ایران، مخالفت با ملی شدن صنایع نفت در سراسر کشور، دشمنی و زدن اتهامات بسیار ناروا به دکتر مصدق و دولت او، و دادن بهانه به دست انگلیس و آمریکا برای کودتا علیه دولت دکتر مصدق.

ربع قرن اشتباه گردید و از آنچه که کرده بود عذر خواست و توبه نمود، توفیق با روشن‌بینی و تشخیص درست راه از چاه، با ثبات قدم کامل، طی نیم قرن منتشر شد.^۱ توفیق هرگز نه اشتباه کرد. نه فریب خورد. نه فریب داد. نه راه گم کرد. نه تغییر رنگ داد. نه تغییر چهره داد. نه تغییر عقیده داد. و نه توباب شد. توفیق نه بدبینی کرد، و نه خوش‌بینی.

□ توفیق اصلاً هیچ‌گاه عضو حزبی نشد که سپس بخواهد تغییر حزب بدهد.

□ توفیق با ایمان قاطع به راهی که آگاهانه انتخاب کرده بود، هرگز نه تردید، نه تزلزل، نه تذبذب، و نه دودلی به خود راه نداد.

□ توفیق به خاطر همه‌ی آنچه گفته شد و به‌ویژه به‌خاطر پرداختن به درد مردم و به‌خاطر زبان شیرینش، پس از روزنامه‌های اطلاعات و کیهان پرتیراژترین نشریه‌ی ایران گشت و قبل از اطلاعات و کیهان و نشریات دیگر پرخواننده‌ترین، پرنفوذترین، ماندگارترین و اثرگذارترین.

□ «پرخواننده‌ترین با وجود پرتیراژترین نبودن»: به‌خاطر اینکه روزنامه‌ی توفیق برخلاف نشریات دیگر دست به دست می‌گشت و هر نسخه‌ی آن ده‌ها خواننده داشت.

□ «پرنفوذترین»: به‌خاطر اینکه خوانندگانش به آنچه در توفیق می‌خواندند اعتقاد داشتند.

□ «ماندگارترین و اثرگذارترین»: به‌خاطر اینکه پس از گذشتن نزدیک به نیم قرن از توقیف و تعطیل توفیق اگر از ایرانیان نسل قدیم بپرسید، هنوز بسیاری از شوخی‌ها، متلک‌ها، نکته‌ها و کاریکاتورهای آن را با لذت به یاد دارند و نقل مجالس‌شان است، اما کوچکترین مطلبی از روزنامه‌ها و مجلات

۱. جالب این بود که بسیاری از پیش‌بینی‌های سیاسی توفیق نیز درست از آب درمی‌آمد.

دیگر آن زمان در ذهن‌شان باقی نمانده است.

□ در دورانی که دولت‌ها به هیچ صراط مستقیمی نبودند، توفیق با عزمی جزم در صراطی مستقیم گام برداشت.

در دورانی که بزرگترین احزاب ایران، در دورانی کوتاه بزرگترین اشتباهات را مرتکب شدند، توفیق در عمر بسیار طولانی خود، «راه» از «چاه» بازشناخت، هرگز اشتباه نکرد و در صحرای سوزان دروغ، فریب هیچ سرابی را نخورد و برعکس، آب خُنکی به کام لب‌تشنگان حقیقت شد.

□ در روزگاری که روزنامه‌ها امروز ارگان یک حزب، فردا ارگان حزب رقیب بودند و پس‌فردا به هر دو حزب فحش می‌دادند، توفیق در روش خود ثابت‌قدم و پابرجا ماند. مردم نیز به‌خاطر اعتقاد خود به توفیق آن را می‌خریدند نه به‌خاطر وقت‌کشتن، یا ورق‌زدن، یا زیر‌فرش انداختن و یا اطلاع از متوفیات و مجالس ختم.

□ به تصدیق بسیاری از ایرانیان «روزنامه‌ی فکاهی توفیق جدی‌ترین روزنامه‌ی کشور» بود.

□ «خنده» برای توفیق «هدف» نبود، «وسیله» بود.

«وسیله‌ی گفتن آنچه به‌جد نمی‌توان گفت». وسیله‌ی «نشر حقایق و روشن کردن افکار عمومی». وسیله‌ی شاد کردن و روحیه دادن به ملتی غم‌زده و نومید.

کار توفیق «نه سخن گفتن از آنچه خنده‌ناک است، بلکه خنده‌ناک سخن گفتن بود از آنچه سخت غم‌انگیز است».^۱

□ توفیق با نبرد با هزاران مانع و مشکل به آگاهی، روشن‌بینی، روشن‌فکری، «مو بینی»، «پیچش مو بینی»، «موشکافی»، «تیزبینی»، ذوق،

۱. دکتر علی شریعتی، منتشرشده در مطبوعات مختلف پس از انقلاب.

شعور و درک سیاسی خوانندگان کمکی شایان کرد.

□ توفیق در تاریکی محض، و در ته چاه هم، به دنبال خورشید بود... به دنبال خوبی‌ها، زیبایی‌ها، خوشبختی‌ها، محبت‌ها، آبادانی برای کشور و سعادت برای مردم بود.

□ توفیق به دنبال آزادی و رهایی برای انسان بود... نه فقط برای انسان ایرانی هموطنش، که برای تمام انسان‌های روی کره‌ی خاک. به‌خاطر دلسوزی‌هایی که برای مردم فلسطین، ویتنام، آفریقا، آمریکا جنوبی و حتی سیاهان آمریکا کرد بارها و بارها سانسور و حتی توقیف شد.

□ انتقادات توفیق و مفاهیم و موضوعات مورد حمله‌ی طنزآمیز آن به‌کلی تازه و نو بود و درست مربوط به روزگار ما و وابسته به تار و پود جامعه و تمامی زوایای آن.

□ توفیق کلی‌بافی نمی‌کرد و اغلب صریح و مستقیم به قلب مشکل و مشکل‌ساز می‌زد.

□ توفیق بیانگر دردها، تلخی‌ها، تلخ‌کامی‌ها، ناروایی‌ها، بی‌اندami‌ها، رنج‌ها و نامردمی‌ها بود.

□ در تاریخ مطبوعات ایران هیچ نشریه‌ای به اندازه‌ی توفیق عمر نکرده بود. پس از توفیق نیز هیچ نشریه‌ای با حفظ یک روش سیاسی ثابت به اندازه‌ی توفیق عمر نکرده است.

□ در درازای انتشار دوره‌ی سوم توفیق اصلاً فکر توفیقی، اخلاق توفیقی و طرز فکر توفیقی وجود داشت و توفیق یک مکتب اخلاقی، فکری، عقیدتی و سیاسی بود در غیاب هرگونه ایسمی و حزبی واقعی در کشور.

□ راز بقای نیم‌قرنی توفیق و علت اینکه توفیق نه تنها «کهنسال‌ترین روزنامه‌ی فکاهی و طنزآمیز»، بلکه «قدیمی‌ترین نشریه‌ی موجود ایران» شده

بود آن بود که همیشه با مردم، در میان مردم، و برای مردم بود و به زبان شیرین و فصیح و گویای مردم تبدیل گشته بود... از کناره‌های خزر تا کرانه‌های خلیج فارس، و در دورافتاده‌ترین روستاها تا بزرگترین شهرها.

□ طی حدود نیم قرن انتشار توفیق حکومت‌ها، دولت‌ها، سیاست‌ها و بسی چیزهای دیگر آمدند و رفتند و نامی از آن‌ها باقی نماند. اما توفیق مانند «ریگ ته جوی» با همه‌ی کوچکی و افتادگی‌اش نیم قرن باقی ماند و روز به روز، هرچه گذشت در دل مردم بیشتر راه پیدا کرد.

□ درحالی‌که نهادهایی که موافق جریان آب شنا می‌کردند دوام چندانی نداشتند، توفیق که برخلاف جریان آب شنا می‌کرد نیم قرن دوام آورد — و درحالی‌که نهادهایی که مانند نهال‌های نرم و کوچک در مقابل هر بادی خم می‌شدند چند صباحی بیشتر عمر نمی‌کردند، توفیق همچون درخت سرسختی در مقابل حتی توفان‌هایی مانند کودتای ۲۸ مرداد سر خم نمود و نیم قرن زنده و شاداب باقی ماند.

□ حدّ انتقادات توفیق فقط بسته به این بود که تا چقدر زورش برسد و تا چه اندازه: هنر، ذکاوت، موقع‌شناسی، دوپهلوی و گاه چندپهلوی متلک گفتنش، بر فشار دستگاه و «درک سانسورچیان» بچربد.

□ در کشوری جهان‌سومی، توفیق برای مردمی و در دفاع از انسان‌هایی که نه علاقه‌ای به خواندن، نه توجهی به سیاست، نه پولی برای خریدن، و نه سواد برای خواندن داشتند، نیم قرن منتشر شد. درواقع، توفیق «واکسی در شهر پابرهنه‌ها» بود. به پابرهنه‌ها می‌گفت: «بیایید من پایتان را آن‌قدر قشنگ واکس می‌زنم که عین کفش می‌شود!...»

... و عجیب اینکه این واکسی، در شهر پابرهنه‌ها خیلی هم کارش گرفته بود!... چون پای پابرهنه‌ها را مجاناً واکس می‌زد!

□ توفیق تنها رسانه‌ای بود که علاوه بر یکصد نفر شاعر و نویسنده و

کاریکاتوریست همکار آن - که در بین تمام مطبوعات و حتی مؤسسات بزرگ مطبوعاتی ایران (و حتی رادیو و تلویزیون دولتی) بی‌نظیر بود - همه‌روزه ده‌ها و ده‌ها شعر و مقاله و سوژه و ایده و عکس و کاریکاتور و اشیاء فکاهی و خبر فکاهی و خصوصی از طریق پست و یا دستی و تلفنی و تلگرافی به دفترش می‌رسید و گروهی از هیأت تحریریه‌ی توفیق مأمور خواندن، انتخاب آنچه قابل اصلاح بود، اصلاح و قابل چاپ کردن آن‌ها بودند.

از همین طریق بود که گروه عظیمی طنزنویس و طنزسرا و کاریکاتوریست تربیت گشتند و به مطبوعات و رادیوها و تلویزیون‌ها و جامعه‌ی ایران تحویل داده شدند.

هیچ کدام از رسانه‌های دیگر نه چنین وضعیتی داشتند و نه پس از توفیق به چنین موقعیتی دست یافتند.

□ روزنامه‌ی توفیق تنها نشریه‌ای در ایران بود که درش به روی همه باز بود. بر روی هرکس ذره ذوقی داشت، یا حتی فکر می‌کرد ذره ذوقی دارد. توفیق نه تنها درش بر روی همه‌ی تازه‌کاران باز بود که آن‌ها را تشویق به داخل شدن و ذوق آزمایی می‌کرد - بلکه هنگامی هم که داخل می‌شدند به آن‌ها فوت و فن فکاهی نویسی و طنزپردازی را می‌آموخت.^۱

برخلاف تمام مطبوعات دیگر، شرط همکاری با توفیق نه سن، نه سواد، نه شهرت، و نه سابقه‌ی نویسندگی، هیچ کدام نبود. برای ورود به توفیق تنها ذوق و علاقه به آموختن فکاهی نویسی و طنزپردازی شرط بود.

به لطف همین «سیاست درهای باز توفیق» بود که صدها نفر جوان کم‌سن و سال تازه‌کار گمنام به مشهورترین طنزنویسان و طنزسرایان و

۱. «ما در توفیق استادانی داشتیم که آن‌ها ما را پرورش داده‌اند... طنز هم مثل هر هنر دیگر مکانی برای پرورش می‌خواهد. توفیق‌ها سه برادر بودند که هریک از آن‌ها مثل پدر، مثل استاد، به تازه‌واردها احترام می‌گذاشتند، راهنمایی‌شان می‌کردند و [برایشان] کلاس می‌گذاشتند» - پرویز [حسین] رحیم‌خانی (کاریکاتوریست)، مجله‌ی دنیای سخن، تهران، آبان ۱۳۶۹، صص ۲۰-۲۱.

طنزنگاران ایران بدل شدند.

اکثریت قریب به اتفاق فکاهی نویسان و طنزنویسان و طنزسرایان و طنزنگاران مشهور قبل از انقلاب، و اکثریت فکاهی نویسان و طنزپردازان مشهور پس از انقلاب شاگردان مکتب توفیق بودند یا حداقل دوره‌ای را در توفیق گذرانده و از طریق توفیق پا به عرصه‌ی مطبوعات گذاشته بودند مانند ابوالقاسم حالت، نورالله خرازی، محمدامین محمدی، پرویز خطیبی، کریم فکور، اسدالله شهریاری، مهدی سهیلی، اسماعیل پورسعید، دکتر جمشید وحیدی، حسن زارع، اردشیر محصص، صمد بهرنگی، غلامعلی لطیفی، کامبیز درم‌بخش، ایرج زارع، پرویز شاپور، محمد خرمشاهی، عمران صلاحی، کیومرث صابری، مرتضی فرجیان، منوچهر احترامی، هادی خرسندی، ناصر پاکشیر، احمد عربانی، هوشنگ معمارزاده، مرتضی خانعلی، بیژن اسدی‌پور، و و ...^۱

□ برخلاف تمام مطبوعات دیگر، روزنامه‌ی توفیق هر سال در بهترین و پرفروش‌ترین شماره‌ی خود که شماره‌ی مخصوص نوروز توفیق بود نه تنها نام و نام خانوادگی و امضاهای مستعار یکصد نفر اعضای ثابت هیأت تحریریه (شورای نویسندگان) و شعرا و نویسندگان و کاریکاتوریست‌های خود را چاپ می‌کرد. بلکه عکس یکایک‌شان را نیز به ترتیب حروف الفبا در کنار و به اندازه‌ی عکس خود برادران توفیق چاپ می‌کرد. کاری که هیچ‌یک از مطبوعات دیگر نمی‌کردند.

این نظر تنها چند نفر از طنزپردازان روزنامه‌ی توفیق است:

□ «... ما [طنزپردازان مجله‌ی "گل‌آقا"] طنز لطیف و نجیب را در مکتب توفیق آموخته‌ایم و امروز می‌کوشیم آنچه را یاد گرفته‌ایم، مثل یک شاگرد خوب و مستعد، خدمت استاد ارائه دهیم...»^۲ - کیومرث صابری.

۱. عمران صلاحی، در سالنامه‌ی گل‌آقا، سال ۱۳۷۲، در یک مقاله‌ی مفصل نام ۲۱۴ نفر از آن‌ها در صفحه‌های ۷۳ تا ۷۷ نوشته شده است.

۲. سخنرانی در مجله‌ی گل‌آقا، ۲۳ بهمن ۱۳۷۰، مجله‌ی گل‌آقا، شماره‌ی ۶۸، ۱ فروردین ۱۳۷۱.

□ «... توفیق برای من فضای خیلی خوبی بود. خیلی یاد گرفتم. با زبان مردم آشنا شدم... این است که من واقعاً خیلی مدیون‌شان هستم. توفیق درواقع مثل مکتبی بود که از داخلش خیلی‌ها بیرون آمدند... نود درصد طنزپردازهای ما از آنجا بیرون آمدند...»^۱ - عمران صلاحی.

□ «من امروز هنگامی که به گذشته می‌نگرم، "توفیق" را نه تنها "یک روزنامه‌ی فکاهی" که "آموزشگاهی برای طنزنویسان" و "پدیدآورنده و مروج شیوه‌ای از طنزنویسی ژورنالیستی" می‌بینم که به‌عنوان شیوه‌ای مسلط و فراگیر، همواره، چه از حیث محتوا و چه از حیث فرم، به‌صورت تام و تمام، مورد گرته‌برداری طنزنویسان و ناشران جرأید طنزآمیز قرار گرفته است. علاوه‌براین، آنچه که به "توفیق" به‌عنوان یک روزنامه‌ی هفتگی فکاهی - انتقادی یا به تعبیر امروز: «هفته‌نامه‌ی طنز سیاسی» تشخیص یگانه می‌بخشد، استواری پیوسته و ثبات رأی حیرت‌آوری است که از خود نشان داده است. عدم وابستگی و چسبندگی به حرکت‌های چپ و راست و استقلال و صلابت رأی در تمامی سال‌های دوران سوّم انتشار "توفیق" چیزی است که به‌وضوح مشخص و نمایان است و این آن چیزی است که قلم زدن در روزنامه‌ی توفیق را افتخارآمیز، و نشستن در جلسات هیأت تحریریه را دلنشین می‌کند.

من بعد از ۵۰ سال قلم زدن بی‌امان و بعد از ۵۰ سال حضور مداوم و بی‌وقفه در عرصه‌ی پردستان‌انداز ژورنالیسم، هنوز خودم را شاگرد "مکتب توفیق" می‌دانم. من در توفیق: "نوشتن"، "زیرکانه نوشتن"، "شیرین نوشتن"، "مربوط نوشتن"، و "با اندیشه نوشتن" را آموختم. در توفیق "طنزشناسی" و "طنزفهمی" را آموختم. در توفیق حتی نمونه‌خوانی و غلط‌گیری و صفحه‌بندی و سردبیری و چاپ و توزیع و لفاف‌پیچی را آموختم و چه و

۱. «تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران»، صص ۷۱-۷۲ و ۱۰۲.

چه‌های دیگر. اما بیش از هر چیز و بیش از هر چیز، آموخته‌ام که خودم باشم و امروز بعد از ۵۰ سال قلم زدن و حضور بی‌وقفه در عرصه‌ی مطبوعات، هنوز احساس می‌کنم که از خودم دور نیفتاده‌ام و این بزرگترین دستاورد من از "مکتب توفیق" است.

این چیزی است که آن را در "مکتب توفیق" آموخته‌ام که روی "مو" راه بروم و به این‌سوی و آن‌سوی نغلطم. آموخته‌ام که روی خط قرمز بنشینم و رنگی نشوم.

یاد و خاطره‌ی "روزنامه‌ی توفیق"، روزنامه‌ای که هرگز تکرار نخواهد شد، در ذهن خوانندگان مشتاقش، و حتی در ذهن بسیاری از کسان که هیچ‌گاه حتی یک شماره از روزنامه‌ی توفیق را ندیده‌اند، وجود دارد. چرا که اندیشه، هنوز وجود دارد»^۱ - منوچهر احترامی.

□ «یاد باد آن روزگاران، یاد باد!... دکتر توفیق عزیز، نام توفیق برای من از کودکی تا به امروز نامی احترام‌برانگیز تا حدّ تقدس بوده است»^۲ - مرتضی فرجیان.



و آنچه در زیر می‌آید خلاصه‌ی نظرات چند نفر از بزرگان علم و ادب و سیاست ایران درباره‌ی توفیق است:

□ «... روزنامه‌ی توفیق درواقع یک روزنامه‌ی خشک‌وخالی نبود. جلسه‌ی توفیقیان درواقع یک مکتب بود برای طنزننگاری و فکاهی‌سرایی و کاریکاتورسازی که به اندازه‌ی یک دانشکده [روزنامه‌نگاری طنزآمیز] در ایران کار می‌کرد و همین که کسانی مثل [کیومرث] صابری فومنی و مهدی سهیلی و ده‌ها

۱. پیام برای جشن گرامیداشت هشتاد و پنجمین سالروز انتشار نخستین شماره‌ی روزنامه‌ی توفیق و پنجاهمین سالگرد انتشار دوره‌ی سوم توفیق، ۳۰ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۷.

۲. یادبودنامه‌ی آخرین دیدار نویسنده با همکاران توفیق، تهران، ۱۳۷۱. (مرتضی فرجیان در آن زمان سردبیر مجله‌ی گل آقا بود).

شاعر و هنرمند دیگر از آن مایه گرفته‌اند، برای نمونه کافی است...»^۱ - دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی

□ «اگر کسی بخواهد تاریخ فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران معاصر را بنویسد کافی‌ست دوره‌های چندین‌ساله‌ی روزنامه‌ی توفیق را جلوی خود بگذارد و هفته به هفته درست‌ترین، واقعی‌ترین و رساترین گزارش‌ها را بنگارد.»^۲ - دکتر غلامحسین صدیقی.

□ «دوره‌ی نیم‌قرنی روزنامه‌ی توفیق درواقع "تاریخ فکاهی ایران معاصر" است»^۳ - دکتر عبدالحسین زرین‌کوب

□ «... مطالب فکاهی توفیق از نظر نوآوری نیز منعکس‌کننده‌ی همه‌ی پدیده‌ها و تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی عصر ماست و تاریخ روزگار ما از همه‌ی جنبه‌های زندگی در آن نمودار است... از آن گذشته این روزنامه بهترین وسیله‌ی گردآوری بخش عمده و مهمی از فولکلور ایران است. کاش برخی از سازمان‌هایی که در راه گردآوری فرهنگ عامیانه گام برمی‌دارند، روزنامه‌ی توفیق را فیش می‌کردند و از هر بخش فکاهی و انتقادی آن رساله یا کتاب مستقلی فراهم می‌آوردند و بدین‌سان خدمتی بزرگ به فرهنگ ملی ما انجام می‌دادند...»^۴ - محمد پروین گنابادی

□ «... لازم می‌دانم ذکری با احترام فراوان از مجله‌ی کهن‌سال "توفیق" بکنم که قریب پنجاه سال بزرگترین نماینده‌ی این نوع از نبوغ ایرانی در مطبوعات ما بوده است... با منتهای ابتکار و فصاحت چه در شعر و چه در نثر... امیدوارم یک نفر یا یک هیأت وظیفه‌ی انتخاب آن قطعات شعری و نثری و همچنین کاریکاتورهای دوره‌ی چهل و چند ساله‌ی توفیق را که

۱. دفتر هنر، سال ۱۸، ش ۲۰، ص ۳۰۰۳، اسفند ۱۳۸۹.

۲. دکتر غلامحسین صدیقی، گفتگو با نگارنده، تهران، موسسه‌ی تحقیقات اجتماعی، زمستان ۱۳۴۳.

۳. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، گفتگو با نگارنده، آمریکا، سانتامونیکا، پاییز ۱۹۷۳. مقدمه‌ی فاضلانیه‌ی کتاب «حضرت فیل» ما را دکتر زرین‌کوب نوشته بود.

۴. محمد پروین گنابادی، «فرهنگ توفیق»، جلد دوم، مقدمه - لغت‌نامه‌ی دهخدا، ۱۲/۱۰/۴۴.